

دکتر علی مدرس موسوی بهبهانی

## شوخی دانشگاهی

دانشگاه دولتی او ترخت هلند

مؤسسه زبان فارسی و مطالعات ایرانی

... مدت دو سال است که من بنده به دعوت دانشگاه او ترخت هلند و با موافقت دانشگاه تهران برای تدریس زبان و ادبیات فارسی و معارف اسلامی به هلند آمده‌ام. امروز صبح (بیست و دوم فوریه ۱۹۷۴ = اول اسفند ۱۳۵۲) در کلاس درس بودم که تلگرافی بدستم رسید بدین مضمون:

دکتر موسوی بهبهانی، با تمدید مأموریت شما موافقت نشد. لازم است قبل از پنجم اسفند در دانشگاه تهران برای تدریس حضور یابید.  
رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

حاضرین در کلاس چون از مضمون تلگراف آگاه شدند با تبسم از من پرسیدند این يك شوخی است. it isaj, isn't it گفتم نه، بلکه جدی و رسمی است. سؤال کردند چگونه ممکن است ظرف کمتر از پنج روز شما با زن و بچه و وسایل خانه از هلند به تهران بروید؟ اصولاً انتقال از يك خانه به خانه دیگر در همین شهر در ظرف این مدت ممکن نیست. بنا بر این حتماً با شما شوخی کرده‌اند. من در جواب آنها تنها گفتم برای من که بسیار جدی است. ولی شب در منزل فکر کردم واقعاً حق با آنها است و این امر به جنبه شوخی دارد، و گرنه امثال آن ممکن نیست. و به قول طلاب: امر کردن به چیزی که ممکن نیست، قبیح است و نامعقول. و چون دانشگاه تهران هم عاقل است و هم از آن برتر عالم، ناگزیر کار قبیح نمی‌کند. پس همانطور که این فرنگی‌ها تشخیص داده‌اند حتماً این يك شوخی است به صورت رسمی.  
بقول ما طلبه‌ها «الاهم الا ان یقال». مگر اینکه گفته شود که دانشگاه يك شخصیت حقوقی است نه يك شخص حقیقی، و معلوم است که شخصیت حقوقی عقل ندارد و ممکن و محال را از هم تمیز نمی‌دهد.

بیاد دارم سالهای قبل که در قم تحصیل می‌کردم استادی داشتیم به نام آقا شیخ مهدی مازندرانی که فلسفه شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری - در خدمتش تلمذ می‌کردیم. خدایش غریق رحمت گرداناد، از این جهان رخت بر بسته است، مردی بسیار با تقوی و فضیلت و در علوم معقول و منقول جامع بود آن بزرگوار گاهی ضمن تدریس مطالب آموزنده که بنظر شوخی می‌آمد بمناسبت بیان می‌کرد. یکبار گفت: راستی این را می‌دانید که چند گروه اصلاً محال عقلی را نمی‌فهمند، و میان ممکن و محال فرق نمی‌نهند، و امر به محال را قبیح نمی‌شمارند؟ گفتیم نه. گفت از جمله یکی طبقه نسوان است. مثلاً

برای خرید لباس یا چیز دیگر از شوهرشان پول می‌خواهند. هر قدر شوهر بیچاره سوگند یاد کند که پول ندارد و اگر واقعاً هم نداشته باشد. زن از اصرار خود دست نمی‌کشد و امر خود را تکرار می‌کند و می‌گوید «من ندارم سرم نمی‌شود». طبقه دیگر اطفال خردسال هستند که آنها نیز حسن و قبح تشخیص نمی‌دهند و مجال و ممکن را یکسان می‌پندارند.

گروه‌های دیگر نیز آن استاد مرحوم برشمرد که ذکر آنها به‌درازا می‌کشد، ولی اصلاً از شخصیت‌های حقوقی و علمی ذکری نکرد. ضمن طلب مغفرت برای استاد در گذشته آرزو کردم که زنده می‌بود و می‌دید که یک گروه دیگر نیز بر آنچه ایشان احصاء کرده بود افزوده شده است.

راستی اگر چنین نیست و این دستور شوخی بیش نیست، به قول این هلندیهای زبان نفهم: این امریه گذشته از اینکه از لحاظ ادب و رعایت حسن روابط فرهنگی غیر پسندیده است، در عمل نیز غیر ممکن است، زیرا برای دانشگاه‌های ما که برنامه سالانه دارند و نظم و ترتیب در آنها حکمفرما است امکان ندارد ظرف چند روز برای استاد یا معلمی جانشینی که بتواند از عهده برنامه‌های مقرر برآید تعیین کرد.

راستی هم اکنون مطلبی به‌خاطر من رسید و آن اینکه ممکن است این طرز تفکر و استدلالها و تالی فاسدهایی از قبیل قبیح عقلی یا امتناع عقلی داشتن که بذهن امثال ما میرسد یکدفعه تفکر قرون وسطایی و کهنه است که افرادی چون من هنوز بدانها مبتلا هستیم و در عصر حاضر که دوره درخشان علم و صنعت است در نظر اساتید جلیلی که از فلسفه و منطق نوین بهره‌مند و از امتیاز آموزگاری برخوردارند، دیگر طرز تفکر قدیمی ما و همچنین استدلال‌های منطق ارسطویی از ارزش و اعتبار افتاده و محلی از اعراب نداشته باشد. اما باز هم مشکل بنده حل نشد، زیرا هلندیها که خود را به علم و فلسفه جدید آگاه و آشنا می‌دانند امریه مزبور را یک شوخی می‌انگارند.

القصه همچنان مشکل برای من لاینحل مانده است. باشد که خوانندگان روشنفکر و دانشمند «بنما» که بطور قطع همه مانند بنده آلوده فلسفه و منطق قدیمی نیستند این حقیر را در این راه دستگیر باشند و این مشکل را از پیش پای بنده بردارند. هر چند ظریفی گفت حقیقت اینست که امریه مزبور یک شوخی است ولی شوخی دانشگاهی، و همانطور که در آغاز یادآوری شد، دانشگاه آدم حقیقی نیست، بنابراین شوخی آن نیز به شوخی آمده‌ها نمی‌ماند.

راستی کدام یک درستتر است؟ آیا اصولاً «درستی» قابل افزایش و کاستی است، و می‌توان صفت تفصیلی از آن ساخت؟ اگر چنین باشد دیگر نادرست وجود ندارد (البته نبودن نادرستی نه تنها غصه ندارد، بلکه موجب خردسندی است) و بکار بردن صفت ترکیبی نادرست درست نیست، زیرا بنابراین همه چیز کم و بیش درست خواهد بود منتها با اختلاف در مراتب درستی. بگذریم از این بررسی که ما را از بحث پیرامون موضوع عنوان شده باز می‌دارد و برای پرهیز از اطالة کلام بجای جمله «کدام درست‌تر است؟» ترکیب «کدام بهتر» یا «کدام مناسب‌تر است؟» بکار می‌بریم.

باری چندی است این سؤال برای من مطرح است که آیا کلمه « دانشگاه » بامسمای آن که نزد همه ما معروف است مطابقت دارد ؟ یعنی اسمی است بامسمی ؟ یا نامی دیگر از قبیل « دانشی گاه ، دانشمند گاه ، دانشرا ، یا دانشساز ، یا دانش افزا ، و یا کلماتی نظیر آن با معنی مزبور مناسبت بیشتر دارد ؟ حقیقت آنست که بنظر نگارنده میان مفهوم « دانشگاه » که ظاهراً بمعنی جای یا زمان دانش است با آنچه ما اکنون آنرا دانشگاه می خوانیم هیچ تناسبی وجود ندارد ، زیرا از قدیم گفته اند که « دانش » بزمان و مکان مقید نیست و مقید هم نمی تواند بشود ، و اگر هم بشود برای دانش جایی فرض کرد ، تنها ذهن دانشمند است و زمان آن هم تابع زمان حیات دانشمند . از این گذشته ظرف چیزی بودن مستلزم آن نیست که همواره مظهر و در آن وجود داشته باشد ، و بسیار ظرفها هستند که اصلاً مظهر و نشان هیچگاه در آنها وجود پیدا نمی کند که خوانندگان محترم خود به آنها وقوف کامل دارند و نیازی بذکر نمونه و مثال نیست .

پس بنابراین اگر مؤسسه یا بنای معروف را به جای دانشگاه ، دانشی گاه ، یا دانش افزا و نظایر آن بخوانیم بهتر یا مناسب تر نیست ؟ .

وجه تسمیه آن به « دانشی گاه و دانشمند گاه که معلوم است ، اما در مورد کلمه دانش افزا و نظایر آن که در بالا بدان اشارت شد ، چرا مناسب تر است ؟ بدین دلیل که هر کس در آن مؤسسه خواه بعنوان دانشجوی عضو آموزشی راه یابد خود بخود و بمرور زمان به مراتب بالا تری از دانشمندی می رسد و درجه آنرا دریافت می کند ، مگر بطور استثناء و بندرت کسانی از این امتیاز محروم میمانند ، و گرنه در اغلب دانشجویان از چندی لیسانس و دیگری نمی گذرد که فوق لیسانس و همچنین درجه دکتری را دریافت می دارد . مرئی ( البته در نظام فعلی ، والا در سابق این مراتب و عناوین نبود و نیل به مقام استادی تقریباً موهبتی بود ) به استادیاری و از استادیاری بدانشیاری و از آن به مقام استادی و اگر هم عمری باشد - که در اغلب نیست - بدرجه استادی ممتاز نایل می شود .

آنچه ذکر شد طبق مقررات کلی است و بموجب قاعده « مامن عام الاو دخص » استثنا وجود دارد مثلاً بعضی از چنان استعداد و شانسی برخوردارند که ظرف یکسال از استادیاری به مقام استادی می رسند و در مقابل برخی چنان بی استعداد در نظرها جلوه می نمایند که نه تنها شانس ارتقاء به مقام بالاتر پیدا نمی کنند بلکه از بالا به پایین می ترقتند . بهر حال نیل به مراتب بالا دلیل است که دانش مترقیان افزایش یافته است و گرنه به درجه بالاتر ارتقا نمی یافتند . پس آن مؤسسه دانشرا یا دانش افزا است .

گویا اینکه ممکن است گفته شود این امر دوری است یعنی اگر گفته شود دانشرا استاد می شود چون عالم تر می شود و عالم تر شده است چون استاد شده است . این را در منطق دور مصرح گویند و آنرا بدیهی البطلان می شمارند .

بیاد دارم ، استاد در گذشته مرحوم فاضل تونی می گفت « وقتی در اصفهان تحصیل می کردیم ، می گفتند فلانی مجتهد است چون حد می زند ، وحد می زند چون مجتهد است ، » آن مرحوم آنگاه خنده مخصوص خود را سر می داد و می گفت این دور باطل است . ولی جواب این

اشکال قطع نظر از اینکه این مطالب مربوط بمنطق کهنه ارسطویی است و در نظر اساتید فلسفه و منطق جدید ارزش و اعتباری ندارد - بسیار روشن است ، زیرا خود ارباب منطق قدیم هم می گویند « بهترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آنست . و ما شاهد وقوع این عمل بطور مدام در دانشگاه بوده ایم و هیچ تالی فاسدی بر آن بار نشده و خللی در نظم امور آن روی نداده است .

باری با توجه بدانچه ذکر شد بنظر می رسد اگر به جای « دانشگاه » کلمه « دانشی گاه » یا « دانش افزا » و یا کلماتی نظیر آنها بکار رود بهتر معنی معهود را برساند و یا لااقل با وضع آن بیشتر مناسبت داشته باشد، و بهر حال باید منتظر بود تا نظر اصحاب معرفت و ارباب دانش معلوم شود.

از این گذشته شخصی می گفت « مگر همواره اسامی با مسمیات و یا اوصاف با موصوفهای خود تناسب و مطابقت دارند، در بسیاری از موارد تناسبی میان اسم یا مسمی دیده نمی شوند این هم یکی از آنها. او خطاب بمن گفت: مثلا همین سمت خودت که آن را استادیاری میخوانند با وظیفه و کارتان مناسبتی دارد، و گویای آن شغل است؟ کلمه «یار» یا بمعنی مددکار است، و آن بر تو صدق نمی کند، زیرا تو کوچکتر از آنی که اساتید را یاری دهی ، بلکه باید از جناب آنها طلب کمک و یاری کنی. و معنی دیگر یار ساده و شاعد است که آنها هم خودت تصدیق داری که نه تنها درباره تو صادق نیست، بلکه همه اساتید از قیافه بی قواره تو گریزانند. از این گذشته یار کدام استاد؟ استاد معینی که در میان نیست، بنابراین مطلق و کلی طبیعی استاد باید مراد باشد، آن را هم که بگفته شیخ الرئیس، شخصی در نزدیکی همدان دیده است که با تهران فاصله فراوان دارد.

علی مدرس موسوی استادیار غیر ممتاز و (زنده) دانشگاه تهران

## پژوهشگاه مطالعات فرهنگی بی دردان

سخن از درد چه گوئیم که بیدردانیم  
در پی خواهش دل، و چه بسی خرد و حقیر،  
ز مهر یریم وز ما کوره خورشید خموش  
ساخته عرصه نیرنگ و درو تاخته اسب  
نه تنی لایق داس و نه سری در خورتیغ  
عشق آن درد شناس دل و جان از من و تو  
جامه مرد چه پوشیم که نامردانیم  
چون صبا با قدم سعی جهان گردانیم  
نه همین باد خزانیم و زدم سردانیم  
با حریفی دوسه چون خویش هموردانیم  
خوشه ای رسته به مرداب و شده زردانیم  
روی گرداند و بجا بود که بی دردانیم  
بدالله بهزاد